

## فرستادن فریدون جندل را به یمن

سه فرزندش آمد گرامی پدید  
سه خسرو نژاد از در تاج زر  
به هر چیز مانده ی شهریار  
یکی کهتر از خوب چهر ارنواز  
همی پیش پیلان نهادند گام  
یکی را گرانمایه تر خواند پیش  
به هر کار دلسوز بر شاه بر  
سه دختر گزین از نژاد مهان  
پری چهره و پاک و خسرو گهر  
چنان چون بشاید به پیوند من  
که این را ندانند از آن اندکی  
یکی رای پاکیزه افگند بن  
زبان چرب و شایسته ی کار نغز  
ابا چند تن مرورا نیک خواه  
پژوهید و هرگونه گفت و شنید  
به پرده درون داشتی دختری  
شنیدی همه نام و آوازشان  
که پیوسته ی آفریدون سزید  
بیامد بر سرو، شاه یمن  
سه دختر چنان چون فریدون بجست  
چنان چون به پیش گل اندر تذرو  
بر آن کهتری آفرین برفزود  
که بی آفرینت مبادا دهن!  
فرستاده ی گر گرامی رهی؟  
همیشه ز تو دور دست بدی!  
پیام آوریده به شاه یمن  
سخن هر چه پرسند پاسخ دهم  
بزرگ آن کسی کو نداردش خرد  
که برگاه تا مشگ بوید ببوی!  
کز اختر بدی جاودان بی زیان

ز سالش چو یک پنجه اندر کشید  
به بخت جهاندار هر سه پسر  
به بالا چو سرو و به رخ چون بهار  
از این سه، دو پاکیزه از شهرناز  
پدر نوز ناکرده از ناز نام  
فریدون از آن نامداران خویش  
کجا نام او جندل پرهنر  
بدو گفت برگرد گرد جهان  
سه خواهر ز یک مادر و یک پدر  
به خوبی سزای سه فرزند من  
به بالا و دیدار هر سه یکی  
چو بشنید جندل ز خسرو سخن  
که بیدار دل بود و پاکیزه مغز  
ز پیش سپهد برون شد به راه  
یکایک ز ایران سراندر کشید  
به هر کشوری کز جهان مهتری  
نهفته بجستی همه رازشان  
ز دهقان پرمایه کس را ندید  
خردمند و روشن دل و پاک تن  
نشان یافت جندل مر او را درست  
خرامان بیامد به نزدیک سرو  
زمین را ببوسید و چربی نمود  
به جندل چنین گفت شاه یمن  
چه پیغام داری چه فرمان دهی؟  
بدو گفت جندل که خرم بدی!  
از ایران یکی کهترم چون شمن  
درود فریدون فرخ دهم  
ترا آفرین از فریدون گرد  
مرا گفت شاه یمن را بگویی  
بدان ای سرمایه ی تازیان

مرا پادشاهي آباد هست  
سه فرزند شايسته ي تاج و گاه  
ز هر كام و هر خواسته بي نياز  
مر اين سه گرانمايه را در نهفت  
ز كار آگهان آگهي يافتم  
كجا از پس پرده پوشيده روي  
مر آن هر سه را نوز ناكرده نام  
كه ما نيز نام سه فرخ نژاد  
كنون اين گرامي دو گونه گهر  
سه پوشيده رخ را سه ديهيم جوي  
فريدون پيامم بدین گونه داد  
پيامش چو بشنيد شاه يمن  
همي گفت گر پيش بالين من  
مرا روز روشن بود تاره شب  
سراينده را گفت كاي نام جوي  
شتابت نبايد به پاسخ كنون  
فرستاده را زود جايي گزید  
بيامد در بار دادن ببست  
فراوان كس از دشت نيزه وران  
نهفته برون آورید از نهفت  
كه ما را به گيتي ز پيوند خویش  
فريدون فرستاد زي من پيام  
همي كرد خواهد ز چشمم جدا  
فرستاده گوید: چنين گفت شاه  
گراينده هر سه به پيوند من  
اگر گويم آري و دل زان تهی  
وگر آرزوها سپارم بدوي  
وگر سر بپيچم ز فرمان او  
كسي كو بود شهریار زمين  
شنيدستم از مردم راه جوي  
از اين در سخن هر چه داريد ياد  
جهان آزموده، دلاور سران

همان گنج و مردی و نیروی دست  
اگر داستان را بود گاه ماه  
به هر آرزو دست ایشان دراز  
بباید كنون شاه زاده سه جفت  
بدین آگهي تيز بشتافتم  
سه پاكيژه داري تو اي نام جوي  
چو بشنيدم اين، دل شدم شادكام  
چو اندر خور آيد نكرديم ياد  
بباید براميخت با يكدگر  
سزا را سزاوار بي گفت و گوي  
تو پاسخ گذار آن چه آيدت ياد  
بيژمرد چون ز آب كنده سمن  
نبيند سه ماه اين جهان بين من  
بباید گشادن به پاسخ دولب  
زمان بايد اندر چنين گفت و گوي  
مرا چند رازست با رهنمون  
پس آنگه به كار اندرون بنگريد  
به انبوه انديشگان در نشست  
بر خویش خواند آزموده سران  
همه رازها پيش ایشان بگفت  
سه شمعست روشن به دیدار پيش  
بگسترد پيشم يكي خوب دام  
يكي راي بايد زدن با شما  
كه ما را سه شاهست زيباي گاه  
به سه روي پوشيده فرزند من  
دروغم نه اندر خورد با مهی  
شود دل پر آتش پر از آب روي  
به يك سو گرايم ز پيمان او  
نه بازيست با او سگاليد كين  
كه ضحاک را زو چه آمد به روي  
سراسر به من بر بباید گشاد  
گشادند يك يك به پاسخ زبان

که ما همگنان آن نبینیم رای  
اگر شد فریدون جهان شهریار  
سخن گفتن و کوشش آیین ماست  
به خنجر زمین را میستان کنیم  
سه فرزند اگر بر تو هست ارجمند  
وگر چاره ی کار خواهی همی  
ازو آرزوهای پرمایه جوی

که هر باد را تو بجنبی ز جای  
نه ما بندگانیم با گوشوار؟  
عنان و سنان تافتن دین ماست  
به نیزه هوا را نیستان کنیم  
سر بدره بگشای و لب را ببند  
بترسی ازین پادشاهی همی  
که کردار آن را نبینند روی

کام: خواست و آرزو  
گر: یا  
میستان: میکده، میخانه  
ناز: لطف، شفقت  
نامجوی: شجاع و دلیر  
نغز: خوب، نیکو  
نوز: هنوز  
نهفت: شبستان، سرای زنان  
همان: و نیز، و همچنین  
همگنان: همه، جماعت حاضر  
یکایک: بی درنگ، فوراً

از در: لایق، سزاوار  
اندیشگان (جمع اندیشه): غم ها، اندوهان  
بدره: کیسه زر  
پرمایه: سرمایه دار  
پیوسته: وصلت، خویشی  
پوشیده روی (روی پوشیده): دختر، زن  
تذرو: قرقاول  
جهان بین: چشم  
چربی نمودن: فروتنی کردن  
دشت نیزه وران: دشت سواران نیزه گذار (عربستان)  
دهقان (دهگان): مالک، صاحب ده  
دیهم: تاج پادشاهی  
رای: صلاح، مصلحت  
رای زدن: مشورت کردن  
رهنمون: راهنماینده، رهبر، راهنما  
زی: جانب، سمت  
زیبا: زیبنده  
سگالیدن: اندیشیدن، پنداشتن  
سر اندر کشیدن: رفتن بسوئی  
سرو: نام شاه یمن  
سمن: گل سه برگ را گویند و درخت یاسمن  
سنان تافتن: نیزه زدن  
شمن: بت پرست  
عنان تافتن: به حرکت در آوردن اسب  
کارآگاه: جاسوس، خبر چین

## مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰

۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵

۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹

۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷

۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>

۶. <http://www.farhangiran.com>